

مجله علوم اجتماعی و انسانی دانشگاه شیراز  
دوره بیست و دوم، شماره سوم، پاییز ۱۳۸۴ (پیاپی ۴۴)  
(ویژه‌نامه زبان و ادبیات فارسی)

بازگشت؛ نیم‌نگاهی به سفرهای ادیسه و مرغان منطق‌الطیر

دکتر زرین‌واردی\*

دانشگاه شیراز

چکیده

یکی از رایج‌ترین موضوع‌ها در ادبیات تمام ملل، «سفر» است؛ سفری که می‌تواند «انفسی» یا «آفاقی» باشد.

در این پژوهش، به سنجش سفر انفسی موجود در کتاب منطق‌الطیر عطار و سفر آفاقی اولیس در حماسه ادیسه پرداخته شده است و به تحلیل محورهای همسان این دو اثر، مبادرت نموده‌ایم.

محورهای همسانی که در این سنجش، مورد تحلیل قرار گرفته است، عبارتند از:

۱. در هر دو اثر، شوق بازگشت به اصل و موطن اصلی، وجود دارد. این اشتیاق، در کتاب منطق‌الطیر، در قالب راهی شدن مرغان برای یافتن سیمرغ و در داستان ادیسه، به شکل تلاش اولیس، برای بازگشت به وطن نمودار می‌شود.

۲. در هر دو سفر، مسافران با سختی‌ها و فراز و نشیب‌هایی مواجه می‌شوند.

۳. در هر دو سفر، وجود تنگناها و تلاش برای برطرف کردن آنها مشاهده می‌شود و پیوسته این تلاش همراه با موفقیت است.

۴. در هر دو داستان، فراوانی مکان وجود دارد و مسافران، از مکان‌های گوناگونی، عبور می‌کنند.

۵. در هر دو سفر، تعداد زیادی از مسافران از بین می‌روند و تنها، تعداد اندکی به مقصد می‌رسند.

واژه‌های کلیدی: ۱. سفر ۲. مرغان ۳. منطق‌الطیر ۴. ادیسه.

۱. مقدمه

یکی از رایج‌ترین موضوع‌ها در ادبیات تمامی اقوام، «سفر» است و جالب است که با نگرشی به تاریخ ادبیات ملل، در می‌یابیم که بیشتر شاعران و نویسندگان، در زندگی خود، به مسافرت‌هایی پرداخته‌اند و سپس به وسیله فکر و روح کنکاشگر و دقیق خود، با بیانی بسیار جذاب به شرح دیدنی‌های خود اقدام کرده‌اند.

در کنار این سفر که آن را «سفر آفاقی» نام نهاده‌اند، در ادبیات ملل، به سفری برمی‌خوریم که از جنس سفرهای زمینی نیست و از سیر ابدی و شوق انسان، به سوی پروردگار یا عالم ملکوت حکایت دارد و از آن به «سفر انفسی» تعبیر می‌شود؛ این گونه سفرها حجم قابل توجهی از ادب عرفانی جهان را، به خود اختصاص داده است.

بازرترین نمود این سفر، در ادبیات فارسی، «داستان منطق‌الطیر و هفت شهر عشق» عطار می‌باشد که از سیر و سلوک مرغان، به سوی سیمرغ حکایت دارد و در ادبیات مغرب زمین نیز «کمدی الهی» اثر دانته و داستان سیر و سلوک ترسا اثر «جان بانیان» تا حدودی بیانگر این سفر است. شاید تصور شود که تنها در شاخه ادبیات عرفانی جهان، باید به دنبال این نوع سفرها و سنجش آنها با یکدیگر بود و فضای این سفرها، با سفرهای اسطوره‌ای ناهمخوانی

همه‌سویه دارد؛ اما باید پذیرفت که علیرغم تصویری که در باب جدایی ادب عرفانی از ادب حماسی وجود دارد، این دو، پیوند نزدیکی با یکدیگر دارند و هر دو، بیانگر آرمان‌ها و مطلوب‌هایی هستند که انسان برای نیل به آنها می‌کوشد. این باور، مرا بر این داشت که به مقایسه‌ای دست یازم که در بادی امر، شاید چندان آشنا با ذهن به نظر نرسد؛ اما وقتی به عمق آن می‌نگریم، نشان از همسانی‌هایی می‌یابیم که پذیرفتنی است و این سنجش «مقایسه سفرهای ادیسه با سفر مرغان در منطق‌الطیر» است.

منطق‌الطیر عطار، شرح سفر مرغانی است که برای رسیدن به حریم سیمرغ، راهی می‌شوند و در این مسیر، با خطرات فراوان مواجه می‌گردند؛ به گونه‌ای که تعداد بی‌شماری از آنها قربانی می‌شوند و تنها از این میان، سی مرغ به بارگاه سیمرغ که مظهر حقیقت مطلق است، می‌رسند و در نهایت، «سیمرغ» را به شکل خودشان یعنی «سی مرغ» می‌بینند. داستان ادیسه نیز که از معروف‌ترین آثار ادبی جهان و آفریده‌ی هومر است، بدین‌گونه است که «اولیس» پهلوان نامدار تروا، تصمیم می‌گیرد که به زادگاه خود برگردد و در راه، گرفتار حوادث ناگواری از جمله طوفان، جادو و ... می‌شود تا این‌که سرانجام، پس از تلاش فراوان و کمک‌خواهی از درگاه خدایان، به زادگاه خود و نزد همسرش «پنلوب» و فرزندش «تلماک» بر می‌گردد.

با نگرشی به سفرهای ادیسه و سفرهای مرغان در منطق‌الطیر، به همسانی‌هایی برمی‌خوریم که از زوایای همسان روحی و فکری انسان‌ها در گوشه و کنار جهان نشان دارد، هر چند که این همسانی‌ها فراوانند؛ اما می‌توان آنها را در محورهای زیر جای داد:

۱. در منطق‌الطیر، تلاش مرغان، برای رسیدن به «سیمرغ» است که در واقع، نماد و ظهور ذات پروردگار و حریم قرب اوست و سالکان، سعی دارند که به مکانی که در ابتدای خلقت به آن تعلق داشتند، بازگردند و جالب است که در داستان ادیسه نیز ما شاهد یک تلاش اسطوره‌ای، جهت بازگشت به «موطن اصلی» هستیم.
  ۲. سفر مرغان همراه با سختی‌ها و فراز و نشیب‌های بسیاری است و همین مطلب، در سفرهای ادیسه نیز مشاهده می‌شود.
  ۳. در سفرهای ادیسه، شکستن طلسم‌ها و افسون‌ها را می‌بینیم و در سفرهای مرغان سختی‌های راه و بهانه‌های آنها را شاهدیم که با پاسخگویی دهد و راهنمایی‌های شایسته او، به گونه‌ای حل می‌شود.
  ۴. در داستان ادیسه، فراوانی مکان وجود دارد و قهرمان از شهرها و جزیره‌های چندگانه‌ای عبور می‌کند و این تعدد مکان، در منطق‌الطیر در قالب «هفت شهر» عرض اندام می‌کند.
  ۵. و سرانجام این‌که در داستان ادیسه نیز همچون منطق‌الطیر، بیشتر رهروان هلاک می‌شوند و تنها عده کمی که شایستگی دارند، به مقصد می‌رسند.
- در ادامه این مقاله، محورهای یاد شده در بالا، همراه با شواهد لازم در سخنی کوتاه تحلیل خواهد شد. امید که این جستار، روزی سوسوکنان مسیر راه پژوهنده‌ای را روشنی بخشد.<sup>۱</sup>

## ۲. بازگشت به وطن اصلی

یکی از محوری‌ترین تفکراتی که پیوسته در ادب عرفانی ما حضور دارد، سخن از مسکن آغازین انسان، یعنی حریم قرب الهی است و شاعران ما پیوسته از اقامت خود در آن مکان سخن گفته‌اند:

من ملک بودم و فردوس‌برین جایم بود      آدم آورد در این دیر خراب آبادم  
(حافظ، ۲۱۱: ۱۳۷۰)

و یا:

چو مرا به سوی زندان بکشید تن ز بالا      ز مقربان حضرت بشدم غریب و تنها  
(مولوی، ۵۱: ۱۳۶۵)

دوری از مکان آغازین و غربت در این جهان خاکی، باعث خلق یکی از زیباترین مضامین شعر فارسی یعنی آرزوی

بازگشت به «موطن اصلی» شده است. و ما پیوسته شاهد حضور این مضمون در شعر شاعران عارف به ویژه، مولوی و حافظ هستیم.

مولوی در غزلی می‌گوید:

ما ز بالائیم و بالا می‌رویم      ما ز دریائیم و دریا می‌رویم  
ما از آن‌جا و از این‌جا نیستیم      ما ز بیجائیم و بیجا می‌رویم

(همان، ۳۳۱)

اما این مضمون زیباتر از همه در سروده‌های عطار، به‌ویژه، مثنوی‌های او متجلی است. در میان آثار متفاوتی که با نام‌های گوناگون به عطار نسبت داده شده؛ تنها چند اثر است که به‌حق از آن اوست و آن چند اثر عبارتند از: منطق‌الطیر، الهی‌نامه، اسرار‌نامه، مصیبت‌نامه و دیوان شعر او. هنگامی که مثنوی‌های عطار، یعنی منطق‌الطیر، الهی‌نامه، اسرار‌نامه و مصیبت‌نامه را، مورد بررسی و بازبینی قرار می‌دهیم، در می‌یابیم که در همه آنها تفکری که نماینده بینش خاص عطار است، وجود دارد و آن تفکر بازگشت به «من واقعی» و «موطن اصلی» است.

وی معتقد است که اگر انسان به «من واقعی» خود دست یابد، بر اساس حدیث: «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ» خدای خویش را شناخته و به جایگاه و مقام اولیه که شایسته آن است و در ابتدا در آن جای داشته، باز می‌گردد و در آن‌جا مسکن می‌گزیند.

این تفکر در مثنوی «الهی‌نامه» که موضوع آن داستان خلیفه‌ای است که پسرانش از او، تقاضای متعددی دارند در قالب تقاضای پسر اول که خواستار دست یافتن به دختر شاه پریان است شکل می‌گیرد؛ بدین ترتیب که پسر، پس از بیان تقاضای خود، با جواب و دلیل‌های پدر و داستانی که پدر درباره‌ی فردی به نام «سرتاپک هندی» بیان می‌کند، روبرو می‌شود و مغلوب استدلال‌های پدرش می‌گردد.

داستان سرتاپک بدین‌گونه است که او نیز به دنبال پریزاد می‌گشته است و پس از تلاش‌های فراوان، به پریزاد دست پیدا می‌کند؛ اما پریزاد را به شکل خودش که در واقع «مَنْ مَلَكُوتِي وَ اُولِيه» اوست، می‌بیند و در انتهای داستان پدر به پسر می‌گوید:

کنون تو ای پسر چیزی که جُستی      همه در تُست و تو در کار سُستی  
اگر در کار حق مگردانه باشی      تو باشی جمله و هم‌خانه باشی  
تویی از خویشتن گمگشته ناگاه      که تو جوینده‌ی خویشی در این راه  
تویی معشوق خود با خویشتن آی      مشو بیرون به صحرا با وطن آی  
از آن حب‌الوطن ایمان پاک است      که معشوقت درون جان پاک است

(عطار، ۶۱: ۱۳۵۸)

در اسرارنامه نیز این تفکر در قالب به معراج رفتن با یزید مطرح می‌شود؛ بدین ترتیب که بایزید، پس از نود هزار سال سیر روحانی توفیق می‌یابد به عرش الهی راه پیدا کند و در آن‌جا که وطن اولیه و اصلی اوست، خدا را به شکل من ملکوتی خود می‌بیند:

چنین گفتست آن خورشید اسلام      که طالع شد ز برج خاک بسطام  
که من ببردیدم در گاه و بی‌گاه      سه باره سی هزاران سال در راه  
چو ره دادند بر عرش مجیدم      هم آن‌جا پیش آمد با یزیدم  
ندا کردم که یارب پرده بردار      ز پرده با یزید آمد پدیدار

(عطار، ۹۰: ۱۳۳۸)

در منطق‌الطیر نیز این تفکر در قالب تلاش مرغان برای رسیدن به «سیمرغ» که در واقع نماد و ظهور ذات پروردگار و حریم قرب اوست، می‌باشد و سالکان سعی دارند، به مکانی که در ابتدای خلقت به آن تعلق داشتند،

بازگردند. هادی مرغان در این سیر، «دهد» است و او اشتیاق خود را به بازگشت این‌گونه برای مرغان بیان می‌کند:

سال‌ها در بر و بحر می‌گشته‌ام	پای اندر ره به سر می‌گشته‌ام
وادی و کوه و بیابان رفته‌ام	عالمی در عهد طوفان رفته‌ام
با سلیمان در سفرها بوده‌ام	عرصه‌ی عالم بسی پیموده‌ام
پادشاه خویش را دانسته‌ام	چون روم تنها که نتوانسته‌ام
پس شما با من اگر هم‌ره شوید	محرم آن شاه و آن درگه شوید
و رهید از ننگ خودبینی خویش	از غم و تشویر بی‌دینی خویش
هرکه دروی باخت‌جان، از خود برست	در ره جانان ز نیک و بد برست
جان فشانید و قدم در ره نهید	پای کوبان سر بدان درگه نهید
هست ما را پادشاهی بی‌خلاف	در پس کوهی که هست آن کوه قاف
نام او سیم‌رغ و سلطان طیور	او به ما نزدیک و ما ز دور دور
در حریم عزت است، آرام او	نیست حد هر زبانی نام او
... نی بدوره نی شکیبایی از او	صد هزاران خلق سودایی از او

(عطار، ۴۵: ۱۳۶۶)

دهد سپس اهمیت سیر به سوی سیم‌رغ و رابطه‌ی ازلی مرغان را با وی، برای مرغان شرح می‌دهد.

تو بدان آنگه که سیم‌رغ از نقاب	آشکارا کرد رخ چون آفتاب
صد هزاران سایه بر خاک افکند	پس نظر بر سایه پاک افکند
سایه خود کرد بر عالم نثار	گشت چندین مرغ هر دم آشکار
صورت مرغان عالم سر به سر	سایه سیم‌رغ دان ای بی‌خبر
این بدان، چون این بدانستی نخست	سوی آن حضرت نسب کردی درست

(همان، ۷۰)

و آن زمان است که مرغان نیز عاشق این سیر می‌شوند.

چون شنیدند آن همه مرغان سخن	نیک پی بردند اسرار کهن
جمله با سیم‌رغ نسبت یافتند	لاجرم در سیر رغبت یافتند
زین سخن یکسر به ره باز آمدند	جمله هم‌درد و هم‌آواز آمدند
گفتگو کردند با هدهد بسی	راه دانتر چون نبود از وی کسی
زو پیرسیدند کای استادکار	چون دهیم آخر درین ره دادکار

(عطار، ۷۵: ۱۳۶۶)

در واقع تمام مثنوی منطق‌الطیر شرح این اشتیاق؛ یعنی شوق بازگشت به اصل است و جالب است که در این مثنوی نیز مرغان هنگامی که به حریم سیم‌رغ یعنی وطن اصلی خود، می‌رسند؛ سیم‌رغ را به شکل خود؛ یعنی به شکل سی مرغ می‌بینند:

هم ز عکس روی سی مرغ جهان	چهره سیم‌رغ دیدند آن زمان
چون نگه کردند این سی مرغ زود	بی شک این سی مرغ آن سیم‌رغ بود
خویش را دیدند سیم‌رغ تمام	بود خود سیم‌رغ، سی مرغ تمام
چون سوی سیم‌رغ کردند نگاه	بود خود سی مرغ در آن جایگاه
ور به سوی خویش کردند نظر	بود این سیم‌رغ ایشان آن دگر
ورنظر در هر دو کردند بهم	هر دو یک سیم‌رغ بودی بیش و کم

بود این یک آن و آن یک بود این در همه عالم کسی نشنود این..

(همان، ۲۷۵)

و این امر یعنی رسیدن به موطن اصلی و دست یافتن به من ملکوتی، همان مسأله‌ای است که در مثنوی‌های دیگر او نیز وجود دارد.

در حماسه ادیسه نیز که یکی از زیباترین شاهکارهای جهان است، در سرتاسر حماسه، شاهد اشتیاق «اولیس» برای بازگشت به وطن هستیم؛ در طول داستان «اولیس» همواره آرزوی بازگشت به «وطن اصلی و اولیه» خود را دارد و حتی هنگامی که خدایان از او می‌خواهند که نزد آنها بماند و در عوض عمر جاودانی به او عطا می‌شود، «اولیس» بازگشت همراه با مرگ را، به زندگی جاوید دور از وطن، ترجیح می‌دهد و در مهمانی‌ها و جشن‌هایی که گاه در مسیر بازگشت برای او ترتیب داده می‌شود، به شادی و لذت‌های آنها توجه ندارد و تنها خواستار بازگشت به وطن است. «اولیس» در جواب «کالیپسو» که او را دعوت به ماندن نزد خود کرده است و او را از خطرات راه بازگشت می‌آگاهاند، می‌گوید:

«با این همه هر روز می‌خواهم و آرزو دارم به خانه خود بازگردم و روز بازگشت را ببینم. اگر خدایی کشتی مرا در دریای میگون غرق کند، من بدان تن در خواهم داد؛ من دلی پرتاب در سینه دارم؛ تاکنون آن همه در روی خیزاب‌ها و در جنگ درد کشیده و رنج برده‌ام، چه باک که این نیز پیش آید» (هومر، ۱۱۵: ۱۳۶۶).

در سرود هفتم خدایان را مورد خطاب قرار داده و می‌گوید:

«شتاب کنید، مرا دستوری دهید که من بدبخت پس از آن همه رنجی که کشیده‌ام، پای بر سرزمین پدری بگذارم؛ زندگی می‌تواند مرا بدرود گوید، به شرط آن که تنها دارایی خود، زرخیزداران خویش و بام بلند خانه بزرگ خود را باز ببینم» (همان، ۱۵۳)

«اولیس» همچنین در پاسخ به نویدهای «آلسینئوس» (حاکم فئاسی) که بازگشت به وطن را به وی مژده داده‌است، می‌گوید:

«ای زئوس پدر، امیدست همه نویدهای آلسینئوس برآورده شود. سرفرازی وی در روی زمینی که گندم بر می‌آورد فرو ننشیند و من به زادگاه خود برسم» (هومر، ۱۵۷: ۱۳۶۶).

شایان یاد است که در داستان ادیسه نیز هنگامی که «اولیس» به وطن اصلی بازمی‌گردد «آتنه» سیمای نخستین او را به او می‌بخشد.

بنابراین همان‌گونه که تا حدودی ملاحظه شد، روح حاکم بر این دو اثر جهانی که یکی عرفانی و دیگری حماسی است، از همسانی زوایای روحی انسان‌ها، در شرق و غرب، خبر می‌دهد.

در انتهای این مبحث به جاست اشاره‌ای داشته باشیم به یکی از سخنان شیخ اشراق که با مطالب فوق مناسب است. دارد.

شیخ اشراق در یکی از نوشته‌های خود، به نام رساله‌الابراج می‌گوید: منظور از حدیث «حب الوطن من الایمان» در متون عرفانی و مذهبی، وطن دنیایی نیست؛ چرا که «وطن» به مکانی گفته می‌شود که انسان قبلاً بدان تعلق داشته است. سپس ایشان به آیه‌ی «یا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً» استناد کرده و می‌گوید: واژه «ارْجِعِي» (بازگرد) هنگامی به کار می‌رود که فرد قبلاً در جایی سکونت داشته و دوباره به آن جا بازمی‌گردد و گرنه این واژه مصداق حقیقی نخواهد داشت؛ بنابراین «وطن» نیز که پیامبر به آن اشاره فرموده‌اند وطن اصلی انسان یعنی وطن الهی و ملکوتی اوست، نه زادگاه فرد (شیخ اشراق، ۴۶۲)

آن‌گاه شیخ پس از یک سلسله دریافته‌ها نتیجه گرفته است که تقریباً همه جا، منظور از وطن می‌تواند «وطن الهی و ملکوتی» انسان باشد که این نظریه، بدون رویکرد به ملیت و مذهب و با توجه به روح ناخودآگاه جمعی انسان‌ها که پیوسته در حماسه‌های دنیا حضور دارد، تا حدودی بر حماسه ادیسه نیز قابل انطباق است.

### ۳. سختی‌های راه سفر

یکی دیگر از وجوه همسانی سفر مرغان در منطق‌الطیر و سفرهای ادیسه، سختی‌ها و فراز و نشیب‌هایی است که در این دو مسیر، وجود دارد و مسافران، با آن روبرو می‌شوند. در کتاب منطق‌الطیر، پس از آن‌که مرغان قدم در راه می‌گذارند، متوجه سختی‌ها و دهشت مسیر می‌گردند و این مسیر، در منطق‌الطیر این‌گونه توصیف می‌شود:

راه می‌دیدند و پایمان ناپدید	درد می‌دیدند و درمان ناپدید
باد استغنا چنان جستی در او	کآسمان را پشت بشکستی در او
در بیابانی که طاووس فلک	هیچ می‌سجد درو بی هیچ شک
کی بود مرغ دگر را در جهان	طاقست آن راه هرگز یک زمان

(عطار، ۱۰۵: ۱۳۶۶)

در طول سفر، حوادث فراوانی همچون غرق شدن در دریا و سوختن در اثر گرما، روبرو شدن با حیوانات درنده و وحشی، تشنگی و گرسنگی رخ می‌دهد و عطار از آن همه سختی‌ها که برای مرغان رخ داد، این‌گونه سخن می‌گوید:

باز بعضی غرقه‌ی دریا شدند	باز بعضی محو و ناپیدا شدند
باز بعضی بر سر کوه بلند	تشنه جان دادند در بیم و گزند
باز بعضی را ز تفت آفتاب	گشت پرها سوخته، جان‌ها کباب
باز بعضی را پلنگ و شیر راه	کرد در یکدم به رسوایی تباه
باز بعضی نیز خائب آمدند	در کف ذات‌المخالب آمدند
باز بعضی در بیابان خشک لب	تشنه در گرما ماندند از تعب
باز بعضی ز آرزوی دانه‌ای	خویش را کشتند چون پروانه‌ای
باز بعضی سخت رنجور آمدند	باز پس ماندند و مهجور آمدند
باز بعضی در عجایب‌های راه	باز استادند هم بر جایگاه

(عطار، ۲۶۹: ۱۳۶۶)

از دیگر خطرات این مسیر، پشت سر گذاشتن «هفت وادی» است که هر کدام به نوعی، هایل، خطرناک و مشکل آفرینند و این هفت وادی، عبارتند از: وادی طلب، عشق، معرفت، استغنا، توحید، حیرت، فقر و فنا. عطار خطرات وادی طلب، عشق، استغنا، حیرت و فقر را این‌گونه به تصویر می‌کشد:

#### ۱. ۳. وادی طلب

چون فرود آیی به وادی طلب	پیش از آنکه هر زمانی صد تعب
صد بلا در هر نفس آن جا بود	طوطی گردون، مگس آن جا بود
جد و جهد آن جات باید سال‌ها	ز آن که آن جا قلب گردد حال‌ها
مال این جا بایدت انداختن	ملک این جا بایدت در باختن
در میان خونست باید آمدن	وز همه بیرونست باید آمدن ...

(همان، ۲۱۵)

#### ۲. ۳. وادی عشق

بعد از آن وادی عشق آید پدید	غرق آتش شد کس کآن جا رسید
کس در این وادی بجز آتش مباد	و آنکه آتش نیست عیشش خوش مباد

#### ۳. ۳. وادی استغنا

بعد از آن وادی استغنا بود	نی در آن دعوی و نی معنی بود
می‌جهد از بی نیازی صرصری	می‌زند بر هم به یکدم کشوری

هفت دریا یک شمر این جا بود هفت دوزخ یک شرر این جا بود  
هشت جنت نیز آن جا مرده‌ای است هفت دوزخ همچو یخ افسرده‌ای است  
(همان، ۲۲۲)

#### ۳.۴. وادی حیرت

بعد از آن وادی حیرت آیدت هر نفس این جا چو تیغی باشدت  
آه باشد، درد باشد، سوز هم از بن هرموی آن کس نه به تیغ  
آتشی افسرده باشد مرد این مرد حیران چون رسد این جایگاه  
گم شود در راه حیرت محو و مات گم دایم درد و حسرت آیدت  
هر دمی این جا دریغی باشدت روز و شب باشد، نه شب نه روز هم  
می چکد خون می نگارد ای دریغ در تحیر سوخته از درد این  
در تحیر مانده و گم کرده راه بی خبر از بود خود و ز کاینات  
(همان، ۲۴۸)

#### ۳.۵. وادی فقر و فنا

بعد از این وادی فقر است و فنا عین این، وادی فراموشی بود  
صد هزاران سایه‌ی جاوید، تو ... دل در این دریای پر آسودگی  
کی بود آن جا سخن گفتن روا گنگی و کوری و بیهوشی بود  
گم شده بینی ز یک خورشید تو می نیاید هیچ جز گم بودگی ...  
(عطار، ۲۵۵: ۱۳۶۶)

اکنون به بیان سختی‌هایی که در مسیر بازگشت به وطن برای «اولیس» حادث می‌شود می‌پردازیم:  
یکی از حوادثی که برای «اولیس» روی می‌دهد، این است که پس از این که موفق می‌شود اجازه بازگشت را از  
خدایان بگیرد، فرشته دریا از او می‌خواهد «تخته بندی» ساخته و با این تخته‌بند، مسیر دریای پهناور را بیماید و این  
امر بسیار دشوار می‌نماید و «اولیس» در جواب این فرمان می‌گوید:  
«ای الهه چون مرا و می‌داری با تخته بندی گرداب پهناور دریا را که تا آن اندازه هراس انگیز و دشوار است  
بیمایم، بی شک در اندیشه چیز دیگری هستی و نه بازگشت من (هومر، ۱۱۳: ۱۳۶۶).  
اما پس از این که «اولیس» موفق می‌شود تخته بند را ساخته و با آن پهنه دریا را بسپرد، هنگامی که به سرزمین  
فئاسی می‌رسد، پوزئیدون طوفانی بر می‌انگیزد؛ به گونه‌ای که تخته بند «اولیس» شکسته می‌شود و او با یاری یکی از  
خدایان، به نام «آنته» موفق می‌شود، شناکان خود را نجات دهد و در این لحظه، با خود این گونه سخن می‌گوید:  
«چه بدبختم! باز چه رنج‌ها خواهم کشید؛ چه زخم دیگری خواهم خورد؛ اگر شب سنگین دل را در کنار روز  
بگذرانم، می‌ترسم که یخ بدان شوم و شبنم نمناک، با هم، درین ناتوانی بر دل کوفته من چیره شوند. چون سپیده دم  
نزدیک شود، سوزی بسیار سرد، از رود می‌وزد. اگر از تپه به سوی بیشه انبوه بالا روم، و در جای پر درخت نخسیم،  
چون خستگی و لرزه به پایان رسد، خواب نوشین مرا فرا خواهد گرفت، آیا دستخوش از درندگان نخواهم شد؟» (همان،  
۱۲۶).

همچنین در سرود دوازدهم کتاب می‌خوانیم که «اولیس» هنگامی که به بند ژرف مسین می‌رسد، بادهای  
ناسازگار یک ماه تمام گرداگرد کشتی او را می‌گیرند و سپس یاران «اولیس» هنگامی که خفته است، گاوهای  
«هلیوس» را کشته و گوشت آنها را می‌خورند و زئوس، به کیفر این کار، صاعقه بر کشتی آنها فرود می‌آورد و تنها  
«اولیس» از این حادثه‌ی سخت، جان بدر می‌برد (همان، ۲۶۳).

از دیگر حوادثی که برای «اولیس» رخ می‌دهد، این است که در مسیر بازگشت، یک بار دیگر دچار خشم  
پوزئیدون می‌گردد و او کشتی «اولیس» را به تخته سنگ مبدل می‌کند. (همان، ۲۹۱).

شایان یاد است که هم «اولیس» و هم مرغان منطق‌الطیر، به دلیل اشتیاقی که در وجودشان نهفته است، با سعی و تلاش از سختی‌ها عبور می‌کنند و هر چه بیشتر با سختی روبرو می‌شوند اشتیاقشان برای رسیدن به مقصد بیشتر می‌گردد.

#### ۴. موانع راه و چگونگی بر طرف کردن آنها

پدیده همسان‌دگرایی که در سفر مرغان و سفر ادیسه ملاحظه می‌شود، وجود موانعی است که قهرمانان این دو داستان، به نحوی در مرتفع کردن آنها می‌کوشند و موفق می‌شوند. این موانع در کتاب منطق‌الطیر، به شکل بهانه‌هایی است که مرغان مطرح می‌کنند و هدهد، در مجاب کردن آنها می‌کوشد. و در کتاب ادیسه این موانع، به صورت طلسم‌ها و افسون‌های نیروهای فراطبیعی و شکستن و ابطال آنها تجلی می‌کند. از میان بهانه‌های فراوانی که مرغان در منطق‌الطیر مطرح می‌کنند و هدهد، به جواب دادن آنها می‌پردازد، می‌توان به بهانه بلبل اشاره کرد که می‌گوید:

من چنان در عشق گل مستغرقم	کز وجود خویش محو مطلقم
در سرم از عشق گل سودا بس است	ز آن‌که مطلقوبم گل رعنا بس است
طـاقت سیمـرغ نـارـد بـلبـلی	بلبلی را بس بود عشق گلی

(عطار، ۴۸: ۱۳۶۶)

و هدهد در جواب او می‌گوید:

عشق روی گل بسی خارت نهاد	کارگر شد بر تو و کارت نهاد
گل اگرچه هست بس صاحب جمال	حسن او در هفت‌های گبیرد زوال
عشق چیزی کان زوال آرد پدید	کاملان را آن ملال آرد پدید

(همان، ۴۹)

کبک نیز این‌گونه بهانه می‌آورد:

گفت من پیوسته در کان گشته‌ام	بر سر گوهر فراوان گشته‌ام
عشق گوهر آتشی زد در دلم	بس بود این آتش خوش حاصلم
چون ره سیمرغ راه مشکل است	پای من در سنگ و گوهر در گل است
من به سیمرغ قوی دل کی رسم	دست بر سر پیکای در گل کی رسم

(عطار، ۵۶: ۱۳۶۶)

هدهد در جواب او می‌گوید:

هدهدش گفت ای چو گوهر جمله رنگ	چند لنگی چندم آری عذر لنگ
اصل گوهر چیست سنگی کرده رنگ	تو چنین آهن دل از سودای سنگ
گر نماند رنگ او سنگی بود	هست بی‌سنگ آن‌که در رنگی بود

(همان، ۵۷)

به همین نحو، سایر مرغان نیز بهانه‌هایی می‌آورند که هدهد به هر کدام پاسخ مستدلی می‌دهد و آنها را قانع می‌کند که راهی این سفر شوند.

این موانع در داستان ادیسه - همان‌طور که قبلاً اشاره شد - پیوسته به شکل طلسم‌ها و افسون‌هایی است که به وسیله نیروهای فرا انسانی، بویژه خدایان، ایجاد می‌شود و بیشتر هم به وسیله نیروهای فراطبیعی (خدایان) شکسته و یا باطل می‌شود.

برای نمونه، می‌توان به سرود نهم اشاره کرد که در آن، شاهد این ماجرا هستیم. «اولیس» درحین بازگشت، به جزیره‌ای می‌رسد که در آن غول‌های یک چشمی، به نام سیکلوپ‌ها زندگی می‌کنند و انسان‌ها را، از بین می‌برند؛



«اولیس» موفق می‌شود، به یاری خدایان، غولی که یاران او را از بین برده است مست کند و یک چشم او را، درآورد و موفق به فرار شود (هومر، ۲۰۶: ۱۳۶۶).

همچنین در سرود دهم، می‌خوانیم که «اولیس» پس از رسیدن به جزیره‌ی «ئیه» با زن جادوگری روبرو می‌شود. آن زن، با خوردن مهر دارویی به یاران «اولیس»، آنها را به سیمای بچه‌خوک در می‌آورد. آن‌گاه آگریفونت، گیاهی به هرمس می‌دهد و «اولیس» به کمک هرمس موفق می‌شود به وسیله آن گیاه، جادوهای زن را باطل کند و یارانش را، به شکل اول درآورد (همان، ۲۲۴).

در سرود پنجم نیز آن‌گاه که تخته‌بند «اولیس» به وسیله طوفان پوزئیدون شکسته می‌شود، الهه‌ای طلسمی به او می‌دهد و از او پشتیبانی می‌کند تا شناکنان خود را به ساحل رسانده و نجات دهد (همان، ۱۱۵).

بنابراین در این دو کتاب - همان‌گونه که تا حدودی اشاره شد- شاهد به وجود آمدن موانعی هستیم که ایجاد آنها بر اساس منفی‌نگری است و برطرف شدن آنها، به وسیله یک شخص آگاه صورت می‌گیرد که در منطق الطیر «دهد» و در ادیسه، شخص اولیس با همکاری خداوندان می‌باشد.

## ۵. تعدد مکان

از ویژگی‌های هر سفر طولانی، چه آن سفر آفاقی باشد چه انفسی، عبور از مکان‌های فراوان با ویژگی‌های متفاوت است. این امر، در منطق الطیر و ادیسه نیز مشاهده می‌شود.

در کتاب منطق الطیر می‌بینیم که مرغان از کوه‌ها، دریا و شهرها عبور می‌کنند و مهم‌تر از همه، عبور آنها از هفت وادی طلب، معرفت، توحید، عشق، استغنا، حیرت، فقر و فناست که هر کدام فضا و ویژگی‌های منحصر به فردی دارند و این فراوانی مکان، به نحوی در شرح سفر، موج و حرکت ایجاد کرده و از یک‌نواختی و خسته‌کنندگی داستان می‌کاهد. افزون بر این، فراوانی مکان، مخاطرات و سختی‌های راه را نیز برای خواننده یادآور می‌شود.

این شگرد هنری به‌طور دقیق، در کتاب ادیسه نیز اعمال شده است؛ بدین ترتیب که ادیسه نیز در مسیر بازگشت خود از مکان‌های فراوانی عبور می‌کند؛ از جمله آنها می‌توان، به این موارد اشاره کرد:

عبور از سرزمین فئاسی؛ این همان مکانی است که در آن طوفان پوزئیدون روی می‌دهد (هومر، ۱۱۵: ۱۳۶۶).

عبور از کرانه ترکیه و شهر ایسماروس که در آن با حمله سیکون‌ها روبرو می‌شود (همان، ۱۸۵).

رسیدن به جزیره شری؛ این همان جزیره‌ای است که «اولیس» پس از شکسته شدن تخته‌بندش، خود را شناکنان

بدآنجا می‌رساند. (همان، ۱۰۶).

گذشتن از جزیره «ئیه» که جایگاه «سیرسه» یعنی همان زن جادوگری است که یارانش را به شکل بچه‌خوک

در می‌آورد. (همان، ۲۲۴)

## ۶. به مقصد رسیدن گروهی اندک

مقوله دیگری که هم در کتاب منطق الطیر و هم در ادیسه با آن روبرو می‌شویم، این است که از میان گروه فراوان راهبان و مسافران، تنها تعداد کمی به مقصد می‌رسند و در اصل این ویژگی مقاصد عالی است که هر کس شایستگی ورود به حریم آن را ندارد و این مضمون در کتاب منطق الطیر با رسیدن سی مرغ از میان خیل مرغان به حریم سیمرغ تحقق می‌یابد و در کتاب ادیسه نیز تنها «اولیس» به اتفاق چند تن از یارانش به وطن بازمی‌گردند.

عطار در باب این موضوع می‌گوید:

سال‌ها رفتند در شیب و فراز	صـرف شد در راهشان عمر دراز
آنچه ایشان را درین ره رخ نمود	کی توانم شرح آن پاسخ نمود
گر تو هم روزی فرود آیی بر راه	عقبه آن ره کنی یک یک نگاه
بازدانی آن‌چه ایشان کرده‌اند	روشن‌ت گردد که چون خون خورده‌اند

آخرالامر از میان آن سپاه  
 ز آن همه مرغ اندکی آن جا رسید  
 ... عاقبت از صد هزاران تا یکی  
 عالمی مرغان که می‌بردند راه  
 سی تن بی بال و پر رنجور و سست  
 حضرتی دیدند بی وصف و صفت  
 ... جمله گفتند آمدیم این جایگاه  
 ما همه سرگشتگان در گهییم  
 مدتی شد تا در این راه آمدیم  
 بر امید پادشاه از راه دور  
 کم کسی ره برد تا آن پیشگاه  
 از هزاران کس یکی آن جا رسید  
 بیش نرسیدند آن جا اندکی  
 بیش نرسیدند سی آن جایگاه  
 دل شکسته، جان شده، تن نادرست  
 برتر از ادراک عقل و معرفت  
 تا بود سیمرغ ما را پادشاه  
 بی دلان و بی قراران رهییم  
 از هزاران سی به درگاه آمدیم  
 تا بود ما را درین حضرت حضور

(عطار، ۲۶۹: ۱۳۶۶)

در داستان ادیسه نیز ما به فراوانی شاهد از بین رفتن همراهان او در طول سفر هستیم؛ مثلاً در سرود نهم، می‌خوانیم؛ هنگامی که «اولیس» به جزیره‌ای که روبروی سرزمین سیکلوپ‌هاست، می‌رسد؛ پولیفم غول در عرض دو روز، شش تن از همراهان وی را، از میان می‌برد (هومر، ۱۸۵: ۱۳۶۶).

همچنین در سرود دهم، مرگ «لینور» ناخدای «اولیس» اتفاق می‌افتد (همان ۲۳۳) و زمانی که «اولیس» و یارانش به سرزمین سیرن‌ها می‌رسند، «سیلا» جان شش تن از همراهان او را می‌گیرد. (همان، ۲۶۳). بدین ترتیب، تنها «اولیس» و تعداد اندکی از یارانش، به وطن بازمی‌گردند و این مسأله همسان رسیدن هدهد و سی مرغ به حضور سیمرغ است.

نکته جالبی که در هنگام رسیدن به مقصد در این دو کتاب وجود دارد و پیش از این هم به آن اشاره شد، یافتن سیمای واقعی قهرمانان در هر دو داستان است؛ بدین ترتیب که سی مرغ هنگام رسیدن به مقصد مورد نظر، سیمرغ را به شکل خود مشاهده کرده و سیمای واقعی خود را می‌بینند:

چون نگه کردند این سی مرغ زود      بی شک این سی مرغ آن سیمرغ بود  
 خویش را دیدند سیمرغ تمام      بود خود سیمرغ سی مرغ تمام

(عطار، ۲۷۵: ۱۳۶۶)

و «اولیس» نیز هنگام بازگشت به وطن، «آتنه» سیمای نخستین را به او برمی‌گرداند و این مطلب، در سرود شانزدهم این‌گونه بیان شده است:

«آتنه چوب‌دست زرین خود را بر او (اولیس) زد. نخست بالاپوشی را که خوب شسته بود و نیم تنه‌ای را بر سینه‌اش پوشانید. اندام او را کشیده‌تر و جوانیش را بیشتر کرد. وی پوست گندم‌گون خود را دوباره یافت؛ گونه‌هایش پر گوشت شد، ریشی که به رنگ سیاه زیبایی بود، گرد چانه‌اش را فرا گرفت. (هومر، ۳۶۳: ۱۳۶۶).

## ۷. نتیجه‌گیری

با بررسی این دو اثر جاودانه ادبی که یکی مولود عرفان شرق و دیگری زاده حماسه غرب است، درمی‌یابیم که انسان‌ها، پیوسته به دنبال پاکی و بازگشت به اصل خویش بوده‌اند و با گام‌های تلاش و عشق، همواره مسیر این موعود را پیموده‌اند.

این مقوله با ارزش که حاکی از ضمیر مشترک ناخودآگاه همه بشریت است، فراتر از نژاد، مذهب، زمان و مشرب است و خاور و باختر نمی‌شناسد.

### یادداشت‌ها

۱. نسخه‌هایی که در این مقایسه مورد استفاده قرار گرفته‌اند: کتاب منطق الطیر به تصحیح دکتر محمدجواد مشکور و کتاب ادیسه ترجمه مرحوم سعید نفیسی می‌باشد.

### منابع

- حافظ شیرازی، شمس‌الدین محمد. (۱۳۷۰). **دیوان غزلیات**، به تصحیح قزوینی و غنی، محمد، چاپ هفتم شیخ اشراق، مجموعه‌ی **مصنفات**.
- عطار نیشابوری، فریدالدین محمد. (۱۳۵۸). **الهی نامه**، تصحیح فؤاد روحانی، تهران: زوآر
- عطار نیشابوری، فریدالدین محمد. (۱۳۳۸). **اسرارنامه**، تصحیح صادق گوهرین، تهران: صفی‌علیشاه.
- عطار نیشابوری، فریدالدین محمد. (۱۳۶۶). **منطق الطیر**، تصحیح محمدجواد مشکور، تهران: الهام، چاپ دوم
- مولوی، جلال‌الدین محمد. (۱۳۶۵). **گزیده‌ی غزلیات شمس**، به کوشش شفیع کدکنی، تهران: شرکت سهامی کتابهای جیبی، چاپ ششم.
- هومر، (۱۳۶۶)، **ادیسه**، ترجمه سعید نفیسی، تهران: علمی و فرهنگی، چاپ ششم.

